



راهبرد تقبیح در جدال نمادین

مراد از نوشته حاضر، مروری بر مصاحبه پخش شده از مائده هژبری از تلویزیون، به منزله نمونه ای از کاربرد راهبرد «تقبیح نمادین» و تحلیلی بر دلایل احتمالی و نتایج این راهبرد رسانه‌ای است. ۴۷

جامعه متشکل از اجتماعات متعددی است که هر یک از آن‌ها متکی بر زیست‌جهان‌هایی متمایز، با دیگر اجتماعات در تعامل است. هر زیست‌جهان با بهره‌گیری از نمادهایی خود را ابراز می‌کند. بنابراین، عرصه جامعه محل تعامل و محل منازعه بالقوه نمادهای گوناگون است. حکومت‌ها با بهره‌گیری از ابزارهای متفاوت، از جمله نظام‌های ارتباطاتی، آموزشی، انتظامی و غیره تلاش می‌کند نمادهای زیست‌جهان یگانه‌ای را که خود قبول دارد، در اجتماعات گوناگون ترویج کند. هرچه در خصوص این نمادها اشتراک بیشتری بین اجتماعات تشکیل‌دهنده جامعه باشد، آن جامعه وحدت بیشتری خواهد داشت اما مساله از جایی شروع می‌شود که حکومت بین نمادهای مطلوب خود و اجتماعات دیگر تفاوت ببیند و تلاش کند انحصاراً از نمادهای مطلوب خود پشتیبانی کند. در صورت بروز یا تشدید تقابل‌های نمادین در جامعه، اجتماعات گوناگون و بویژه حکومت‌ها، به تکاپو خواهند افتاد. یکی از این تلاش‌ها که آن را راهبرد تقبیح نمادین می‌نامیم، مقابله شدید با نمادهای رقیب و تلاش برای ارزش‌زدایی از آن‌هاست. مراد از نوشته حاضر، مروری بر مصاحبه پخش شده از مائده هژبری از تلویزیون، به منزله نمونه ای از کاربرد راهبرد تقبیح نمادین و تحلیلی بر دلایل احتمالی و نتایج این راهبرد رسانه‌ای است.

در جهان امروز هویت‌های چندپارچه جایگزین هویت‌های یکپارچه شده است و عرصه زندگی روزمره در واقع عرصه تقابل نمادهایی شده است که افراد به نمایندگی از اجتماعات مختلف با خود حمل می‌کنند.

بهره‌گیری از راهبرد تقبیح نمادین سابقه‌ای طولانی در تاریخ بشری دارد که یکی از نمونه‌های بارز آن صلیب است. صلیب نشانی دال بر تبهکاری و داغ ننگ و گمراهی بود که بعداً در قامت نمادی متراکم ابزار هویت پیروان مسیحیت شد. به صلیب کشیده شدن شورشیان مثلاً، اسپارتاکوس و یارانش، بر پایه تلقی پیشین از صلیب استوار بود. مشهورترین نمونه از مجازات صلیب در تاریخ بشری، بی‌شک ماجرای محکوم شدن حضرت عیسی (ع) به جرم خروج بر حاکمان رومی و کاهنان یهودی است. پس از این واقعه پیروان عیسی (ع) صلیب را نشانی دال بر هویت خود دانستند و دیگران نیز، گرچه از سر تحقیر، صلیب را نشان ایشان دانستند. پافشاری اجتماعات پراکنده و کلنی‌های مسیحی بر حمل این نماد با خویش اتفاق تاریخی قابل تاملی است چراکه ایشان علی‌رغم تحت تعقیب بودن، بهای ناگزیر ابراز هویت خویش را می‌پرداختند. به هر حال، نفرت عمومی از صلیب تا قرن چهارم پس از میلاد مسیح ادامه یافت، تا زمانی که امپراطوری روم شرقی به ناگزیر، نه تنها اجتماعات مطرود مسیحی را مشروع اعلام کرد بلکه اعتقادات آن‌ها را بمنزله

اکسیر وحدت بخش قلمروی خویش، رسمیت بخشید. این اراده در قالب پذیرش یک نماد خلاصه شد: پذیرش صلیب. صلیب به این ترتیب از نشانی مذموم به نمادی محبوب و معنوی تبدیل شد و گسترشی جهانی پیدا کرد. این نماد، در بستری تاریخی از سخت‌گیری و سرکوب و رنج، نمادی متراکم، درمانی بر دردها و صعوبت‌های قریب به چهار قرن غریب و تحت تعقیب بودن، تبلور عاطفه‌ای شدید شد.

در جهان امروز هویت‌های چندپارچه جایگزین هویت‌های یکپارچه شده است و عرصه زندگی روزمره در واقع عرصه تقابل نمادهایی شده است که افراد به نمایندگی از اجتماعات مختلف با خود حمل می‌کنند. حمل نمادهای هویتی افراد را به پرچم‌های متحرکی تبدیل می‌کند که هر جا می‌روند مبلغ عقاید متبلور در آن نماد خواهند بود. هر فرد ممکن است با حمل چندین نماد وابستگی خود را به اجتماعات متفاوت ابراز کند. به عبارت دیگر ممکن است فردی مجموعه نمادهای متناقضی را با خود حمل کند. این تناقض که معمولاً وصفی است از منظر ناظر بیرونی، در زیست جهان آن فرد مثالی، حل شده است و وی آن‌ها را به نوعی تفاهم و سازش رسانده است. پس، هر نماد، حداقل از دو منظر قابل بحث است: از منظر افراد معتقد (منظر درونی) و از منظر دیگران (منظر بیرونی). نگرستن به نمادها از منظر بیرونی معمولاً مسیری را برای قضاوت دیگران، از قضاوت‌های اخلاقی گرفته تا قضاوت‌های سیاسی فراهم می‌آورد.

نمادهای هویتی به اشکال گوناگون با یکدیگر در تعامل قرار دارند. یکی از شیوه‌های آشنا، تقابل نمادهای حاکم و محکوم است. اتباع یک کشور ممکن است در تقابل با نظام حکومتی دست به خلق، بازتعریف یا احیای نمادهایی بزنند و با توسل به آن‌ها مخالفت خود را شکلی نمادین ببخشند. از سوی دیگر، نمادها در فرآیند شکل‌گیری و گسترش آیین مقاومت در برابر حاکمان، نقشی کلیدی پیدا می‌کند. در آیین‌های مقاومت، بر نمادهایی تاکید و نسبت به برخی بی‌اعتنایی می‌شود. گاهی هم نمادهایی هسته اصلی شکل‌گیری آیین‌های مقاومت می‌شود. مثلاً موسیقی برای جاماییکایی‌ها به نماد و سپس طریق مقاومت در برابر سیاست‌های فرهنگی بریتانیا در دوران پس از جنگ جهانی دوم شد. نکته مهم در این میان، تقابل بین نمادهای معرف حاکمیت با نمادهای معرف گروه‌های تحت حاکمیت است که گاهی بصورت تقابل بر سر یک نماد بروز پیدا می‌کند. به نظر می‌رسد در شرایط کنونی حجاب به نماد تقابل در جامعه ما تبدیل شده باشد.

از جمله موضوعات بغرنج و مساله آفرین در جامعه امروزی ما حجاب/بی‌حجابی است. این دوگانه ظرفیت تبدیل شدن به نماد مراقبت و همراهی با نظام یا نماد مخالفت و معاندت با آن را یافته است. راهبردهای اتخاذ شده در برخورد با این مساله تدریجاً در حال نمادپردازی چیزی فراتر از یک اعتقاد شخصی است: از سویی اصرار، تاکید، و گاه تحمیل و اجبار با استفاده از تمام ابزارهای حکومتی و از سویی انکار، گریز، و سرپیچی در بستری از ماجراجویی‌های فردی؛ از سویی برخورد حذفی و سلبی و حقوقی و قانونی در قالب اقدامات ساختاری و راهبردی و از سوی دیگر برخورد تشویقی، ایجابی، عاطفی در هیات رفتارهای ارزشی و تاکتیک‌های مقاومت مدنی، بر حساسیت موضوع حجاب دامن زده است. تعامل پشتیبان‌های بین‌المللی (از گفتمان حقوق بشر گرفته تا فعالیت‌های رسانه‌ای) و زمینه‌های داخلی (مانند نحوه توجیه و ترویج و پایش حجاب) شکاف حاصل از این دو اردوگاه را تشدید و در عمل زمینه‌ای را فراهم کرده است تا خصایص نمادین دوگانه حجاب/بی‌حجابی تا حد رسیدن به منزلت یک نماد متراکم، تقویت و تحکیم شده، به حوالی اوج خود

حجاب یک نماد متراکم است به این معنا که چون ظرفیت‌های متعددی دارد دلالت‌های بسیاری پیدا می‌کند و در موقعیت‌های متفاوت و گاه متعارضی، نمود و معنا می‌یابد. حجاب/ بی‌حجابی نشانه‌ای از نوع اعتقادات، نشانه‌ای از سبک زندگی، و مرتبط با مواضع سیاسی فرد تلقی می‌شود. این معناها، به شدت و ضعف، در جامعه ما شناخته و زیسته شده است. رویه‌های راهبردی برخورد با این نماد متراکم فی‌المثل، در سوژه‌پردازی از مایده هژبری در صدا و سیما بوضوح دیده می‌شود.

از جمله موضوعات بغرنج و مساله‌آفرین در جامعه امروزی ما حجاب/بی‌حجابی است. این دوگانه ظرفیت تبدیل شدن به نماد مرافقت و همراهی با نظام یا نماد مخالفت و معاندت با آن را یافته است.

در بازنمایی مائده، تلاش می‌شود نوع خاصی از زندگی با محوریت بی‌حجابی ننگ و انگ‌بلا تردید، مذموم، نشانه و بلکه خود گمراهی معرفی شود، ضلالتی که در فضای مجازی کش پیدا می‌کند و تداوم می‌یابد. در این مصاحبه و مانور تبلیغاتی حول و حوش آن، حجاب بطور مستقیم مطرح نمی‌شود، اما هر کس که این مصاحبه را می‌بیند آمادگی این را دارد که مساله حجاب/ بی‌حجابی را از لابلای خطوطی که این برنامه رسم کرد، قرائت کند. مائده نیز در اولین برنامه زنده خود در اینستاگرام با شیوه‌ای ظاهر می‌شود که گویی با حجاب شده است و به تلویح و صراحتا هم به موضوع حجاب اشاره می‌کند. پس بنیان موضوع بر آن دوگانه استوار شده است.

به این ترتیب، بی‌حجابی صلیبی می‌شود بر دوش‌های یک دختر که هنوز به سن قانونی نرسیده است، او گریه‌کنان ابراز ندامت می‌کند و می‌گوید که هیچ قصدی برای قانون‌شکنی نداشته است و در ادامه بخشی از نظام گفتمانی موردنظر برنامه‌ساز را تکرار می‌کند. او در اولین برنامه زنده‌اش در اینستاگرام به رعایت قوانین و هنجارها و ضوابط اشاره می‌کند و این که غافل بوده است که از آن‌ها تخطی کرده است و این که مایل است از این به بعد آن ضوابط و هنجارها را رعایت کند.

قاعدتا نباید مراد برنامه‌ساز/برنامه‌سازان را تخریب حجاب و ملزومات آن بدانیم که در این صورت باید بخاطر این کار دست مریزادی جدی به او گفته شود، بلکه احتمالا باید بگوییم مراد ایشان تخریب بی‌/بدحجابی بوده است. به عبارت دیگر، این برنامه‌سازان در همراهی با راهبرد تقبیح نمادین تلویزیون گمان کرده‌اند می‌توانند در این کشاکش نمادین موجب بردی عظیم شوند و رمی رجیم کنند. اما و هزار اما که هجومی که متجاوزانه و ظالمانه بنماید نه تنها مراد عامل آن را برآورده نمی‌کند که موجب می‌شود به نهج ملامتیگری هم که شده، دیگران ابا نکنند که خود را حامل و مصداق قبیح نمادین مورد حمله بخوانند و بدانند و بخوانند.

شکل گرفتن تصویر مظلومیت، بخصوص در زمانی که اتهام نهفته در تقبیح نمادین رو به گسترش باشد، یکی از طبیعی‌ترین هموندهای تقبیح نمادین است. نگاهی به خیابان‌ها و گذرهای عمومی بیندازیم! نوع پوشش در جامعه دچار تغییری جدی شده است. شکل جدید پوشش در شهرهای بزرگ بخصوص تهران چه کسانی را مجاب می‌کند که این شیوه از تقبیح نمادین احتمال تاثیر دارد؟ نوع رایج شونده پوشش، گرچه مهم، ظاهر ماجراست. موضوع اصلی چیز دیگری است. نباید این نماد متراکم حجابی شود و ما را تنها متوجه و مفتون ظاهر امور کند. نقطه اصلی ضعف در معرفی، روزآمد سازی، و ترویج منظومه معرفتی پشتیبان حجاب نیست؟ مشکل دلدادگی نسبت به و پذیرش آن سبکی از زندگی نیست که این شیوه‌های جدید یا شکل‌های تندروانه تری از آن‌ها را مطلوب و مقبول می‌نماید؟

یادمان باشد که تقویت احساس مظلومیت به نوبه خود از کارآمدترین شیوه‌های کند کردن تقبیح نمادین و تبدیل کردن آن به ضد خود و در این مورد تشجیع به هنجار شکنی است. و البته خوبست دقت کنیم که مظلومیت به شیوه‌ای که در ایران فهمیده و زیسته می‌شود، در کمتر جایی از دنیا قابل فهم است. زمانی که تقبیح نمادین توسط نهادهای قدرت اعمال می‌شود معمولاً با سیاست‌ها و ابزارهای قدرت نیز همراهی و پشتیبانی می‌شود. این ابزارها و اعمال پشتیبان، معمولاً حس مظلومیت سوژه تقبیح نمادین را تشدید می‌کند. در نظر بگیرید فردی و نمادی را مشاهده می‌کنید که مقصود و مقصد تقبیح قرار گرفته باشد، اگر در شما همراهی کامل با عامل تقبیح وجود نداشته باشد چه اتفاقی در درون شما رخ خواهد داد؟ در این صورت با قربانی احساس همدلی و همزاد و هم‌ذات‌پنداری خواهید کرد و مآلاً مواضع شما نسبت به نمادی که مورد تقبیح قرار گرفته تغییر خواهد کرد.

شکل گرفتن تصویر مظلومیت، بخصوص در زمانی که اتهام نهفته در تقبیح نمادین رو به گسترش باشد، یکی از طبیعی‌ترین هموندهای تقبیح نمادین است.

رسانه‌ای که پسوند ملی دارد با طرد فرزندان و خویشان خود، ایشان را بر پای فشاری بر یک نماد متراکم که منشورسان جلوه‌های متعدد می‌یابد، استوارتر و تمایز اجتماعی را تقویت نخواهد کرد؟ احتمالاً، وقتی سوژه‌های تقبیح نمادین مظلوم احساس شوند کسانی که خود را به ایشان نزدیک حس می‌کنند خود را نیز مظلوم و لذا محق احساس خواهند کرد و در نتیجه، آن چه بطور غیرمستقیم ترویج خواهد شد، محق تلقی شدن سوژه‌های تقبیح نمادین و ترویج موضوع تقبیح، در این جا بی/ بدحجابان و بی/ بدحجابی خواهد شد. به نظر می‌رسد خسران بزرگ در این میانه مسدود شدن باب گفتگوی ملی در خصوص شیوه قابل قبول و مورد اجماع پوشش - به منزله نماینده سبک زندگی و فرهنگ ملی - خواهد بود. مسیر مستند بیراهه، بیراهه‌ای برای اصلاح مسیر اجتماعی به استناد ارزش‌های ملی است.

در یکی از سکانس‌های آخر فیلم اسپارتاکوس به بازیگری کرک داگلاس، مامور حکومت رم از تعدادی از اسرا می‌پرسد اسپارتاکوس کیست و این طور می‌فهماند که اگر معلوم شود چه کسی اسپارتاکوس است تنها او بر صلیب کشیده خواهد شد و دیگران رهایی خواهند یافت. بازماندگان اندک لشکر شکست خورده اسپارتاکوس، ابتدا تک تک و بعد همگی با هم

فرياد مي ڪشند: منم اسپارٽاڪوس.